

چهار میثاق

نویسنده:

دون میگوئل روئیز

مترجم:

فایا بادامی

www.ketab.ir



چهار میثاق

- نویسنده: دون میگوئل روئیز
- مترجم: فریبا بادامی
- طراح جلد: مهرشاد بنائی
- نشر: انتشارات پرثوآ
- تایپ و صفحه آرایی: فریبا بادامی
- مشاور طرح: پخش راونیز
- چاپ لیتوگرافی: چاپخانه فرشیوه
- صحافی: راونیز
- ریت: ۱۰۹۸
- شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۷۷۱-۱۰-۸
- تیراژ: ۱۰۰۰

کلیه حقوق این اثر تعلق به مؤسسه راونیز می باشد.

سرشناسه	: روئیز، دون میگوئل، ۱۹۵۲م Ruiz, Don Miguel
عنوان و نام پدیدآور	: چهار میثاق / نویسنده: دون میگوئل روئیز؛ مترجم: فریبا بادامی
مشخصات نشر	: تهران: سر پرثوآ، ۱۳۹۸
مشخصات ظاهری	: ۹۶ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۶۷۷۱-۱۰-۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: عنوان اصلی: The four agreements: a practical guide to personal freedom
یادداشت	: کتاب حاضر در سال های مختلف توسط مترجمان متفاوت منتشر و ترجمه شده است.
موضوع	: راه و رسم زندگی conduct of life
موضوع	: فلسفه تولتک — مطالب گوناگون
شناسه افزوده	: بادامی، فریبا، ۱۳۵۴- مترجم Badami, Fariba
رده بندی کنگره	: BJ۸۵۸۱/۲
رده بندی دیویی	: ۳۹۹/۷۹۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۸۶۲۸۲۷

پخش بین المللی کتاب راونیز
ravniz_publish@yahoo.com

ایران - تهران

۶۶۴۰۱۵۴۶ - ۶۶۹۶۱۴۹۸

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷	تولدت.....
۹	مقدمه.....
۱۳	اهلی شدن و رؤیای سیاره.....
۲۷	اولین میثاق: با کلام خود گناه نکن.....
۴۱	دومین میثاق: چیزی را به خود نگیرید.....
۵۱	سومین میثاق: تصورات باطل نکنید.....
۵۹	چهارمین میثاق: همیشه حداکثر تلاش‌تان را بکنید.....
۶۹	شکستن میثاق‌های قدیم.....
۸۷	رؤیای جدید: بهشت روی زمین.....
۹۳	دعا.....

مقدمه

آیینه دیر گرفته

سه هزار سال قبل؛ انسانی مانند من و شما، نزدیک یک شهر محصور در کوهستان‌ها زندگی می‌کرد. او مشغول تحصیل علم طبابت بود تا دانش اجداد خود را بیاموزد، ولی با تمامی آنچه که آموزش می‌دید، موافق نبود. در قلب خویش حس می‌کرد که علم‌های پنهانی بیش از این آموزه‌ها وجود داشته باشد.

روزی؛ هنگامی که در یک غار خوابیده بود، در آنجا دید که جسم خود را که خفته است، تماشا می‌کند. از غار خارج شد. آسمان صاف بود و ماه با میلیون‌ها ستاره در آسمان می‌درخشیدند. در این هنگام، در درونش حس عجیبی به وجود آمد که زندگی او را برای همیشه دگرگون ساخت. او، به دست‌هایش نگاه کرد، بدنش را لمس کرد و صدایی از درونش را شنید که می‌گفت: «من از نور ساخته شده‌ام. من از ستارگان ساخته شده‌ام.»

او دوباره ستاره‌ها را نگاه کرد و متوجه شد ستارگان آفریننده نور نیستند، بلکه این نور است که ستاره‌ها را می‌آفریند. با خود گفت: «تمام چیزها از نور به وجود می‌آیند و بین تمام چیزها فضای خالی وجود ندارد». بدین گونه فهمید که هر

چیزی که موجودیت دارد، زنده است و نور پیام‌آور زندگی است، زیرا زنده است و در بر گیرنده همه اطلاعات است.

بنابراین، او دریافت؛ گرچه از ستاره‌ها ساخته شده است، اما ستاره نیست. با خود فکر کرد؛ «من، مابین ستاره‌ها هستم». آنگاه، او ستارگان را «تونال» و نور میان ستاره‌ها را «ناوال» نامید. متوجه شد که وراى این هماهنگی و فضای بین آنها، هدف و نیتی وجود دارد. تونال و ناوالی بدون حیات امکان ندارد وجود داشته باشند. حیات؛ نیروی مطلق، متعالی و آفریننده‌ای است که همه چیز را خلق می‌کند.

حقیقتی که ابدان می‌برد، این بود: تمام چیزها در هستی، تجلی یک موجود حی و زنده است که ما آن را «خدا» می‌نامیم. درحقیقت، همه چیز تجلی خدا است. درنهایت؛ ادبیه این نتیجه رسید که ادراک انسانی، همانا نوری است که نور را درک می‌کند. همچنین؛ او دریافت که ماده، مانند آینه‌ای است که نور را منعکس کرده و تاساوی بی از نور را ظاهر و نمایش می‌دهد و جهان توهم و رؤیا؛ همانند دود است مانع درک حقیقت وجودی است و اجازه نمی‌دهد نور حقیقی را مشاهده کنیم. «خبر واقعی ما، عشق و نور خالص است».

این ادراکات و معرفت، زندگی او را دگرگون کرد. زمانی که دانست حقیقت وجودی‌اش چیست، به انسان‌های پیرامونش و طبیعت نگاه کرد و از زمین‌نمایی چیزهایی که مشاهده می‌کرد شگفت‌زده شد. او خود را در همه چیز می‌دید. در همه انسان‌ها، در حیوانات، در درختان، در آب، در باران، در ابرها و در زمین و بی‌برد که هستی؛ آمیخته‌ای از تونال و ناوال است که به شیوه‌های مختلفی، درهم می‌آمیزند تا میلیاردها مظهر و تجلی از حیات را بیافرینند.

او در همان لحظات اندک، به همه چیز معرفت پیدا کرد. بسیار هیجان‌زده شد و قلبش سرشار از آرامش شد. سخت می‌توانست صبر کند و می‌خواست

دیگران را نیز؛ از آنچه که بدان معرفت پیدا کرده بود، آگاه سازد. ولی برای توصیف این حقیقت کلماتی نمی‌یافت. کوشش کرد تا به دیگران این حقیقت را بگوید، اما آنها توانایی درک حقیقت را نداشتند. تنها می‌توانستند متوجه شوند که او دگرگون شده است، در نگاهش نور زیبایی می‌درخشد و ساطع می‌شود و در کلامش موج می‌زند. آنها متوجه شدند که او، دیگر هیچ‌چیز و هیچ‌کس را قضاوت نمی‌کند. دیگر او، هرگز شبیه هیچ‌کس نبود.

او، به خوبی همه را درک می‌کرد، ولی کسی قادر به درک او نبود. آنها به این باور رسیده بودند که او تجسمی از خداوند است. هنگامی که او این سخنان را شنید لبخند زد و گفت: «درست است؛ من خدا هستم، ولی شما هم خدا هستید. ما مثل هم هستیم، و ما هم خدا هستیم. همه ما تجلی و مظهری از نور هستیم.» ولی باز هم من سخنان او را درک نمی‌کردند.

بدین سان؛ او دریافت که مادر آئینه‌ای برای دیگران است، آئینه‌ای که هر کس قادر بود خود را در آن ببیند. با او گفت: «هر کسی یک آئینه است.» او خود را در همه مشاهده می‌کرد. وی دیگران او را درون خود نمی‌دیدند. این زمان بود که فهمید همه در رؤیا هستند، اما زیبایی بدون آگاهی و بدون شناخت حقیقت وجودی خویش. آنها قادر نبودند او را مثل خودشان ببینند، چون دیواری از دود و مه بین آینه‌ها قرار داشت و این دیوار از تفسیر صاوت، نور، یعنی تفسیر رؤیای آدمیان شکل گرفته بود.

آنگاه متوجه شد که به زودی آموخته‌هایش را فراموش خواهد کرد. می‌خواست همه مشاهداتش را که دیده بود به یاد داشته باشد. به همین دلیل تصمیم گرفت خودش را «آینه دودی» مجسم کند تا بتواند همواره به یاد بیاورد که یک آینه است و دود بین آینه‌ها، همان چیزی است که اجازه نمی‌دهد شناختی از حقیقت وجودی خود داشته باشیم و بدانیم چه کسی هستیم. او پیش خود گفت: «من آینه دودی هستم، زیرا خود را در همه شما

می‌بینم: ولی اگر ما قادر نیستیم خود را در دیگران ببینیم، به دلیل وجود دودی است که بین آینه‌ها است. این دود رؤیا است و آینه شما هستید، کسی که رؤیا می‌بیند.»

www.ketab.ir